

## مدیریت رفتار فرزندان

### • نقش خانواده در مدیریت رفتار فرزندان

خانواده مهم ترین عامل سازنده شخصیت کودک است، کودکان سال های اولیه عمر خودشان را که از نظر تربیتی مهم ترین سال های زندگی به شمار می رود، را در محیط خانواده سپری می کنند. به همین دلیل امر تربیت را در این دوران باید کاملاً جدی بگیریم. دلیل آن هم این است که، اگر والدین در این دوران تربیت کودکان را امری ساده بینگارند و در تربیت آن ها سهل انگاری کنند، باید انتظار رفتاری ناصحیح و خلاف هنجارهای جامعه را از کودکان داشته باشند. بنابراین به اهمیت تربیت کودک در دوران کودکی زیر سایه والدین آگاهی می یابیم.

خانواده اولین آموزشگاه است. آموزشگاهی که کودک در آن لبخند، قهر، دوستی، خوش خلقی، خودداری، تعامل، تکامل، وظیفه شناسی و مسئولیت و اخلاق را می آموزد.

دوران کودکی به سه حلقه تقسیم می شود: از بدو تولد تا 2 سالگی، از 2 سالگی تا 7 سالگی و از 7 سالگی تا 11 سالگی، سبک زندگی و عاداتها در این دوران پایه گذاری می شود. تحقیقاتی که در زمینه مشکلات تحصیلی و ارتباط آن با خانواده انجام شده نشان می دهد، یکی از مشکلات و دلایل افت تحصیلی، بعد هیجانی رفتار خانواده است. در خانواده هایی که والدین نمی توانند، رفتارشان را کنترل کنند، بچه هایی عجول و در نتیجه کم دقت تربیت می شوند، به عنوان مثال این نوع بچه ها حتی از روی کتاب غلط می نویسند و یا در دیکته اشتباهاتی همانند ننوشتن تشدید، نقطه و مد را تکرار می کنند، این موارد دلیل بر کم هوشی آنها نیست، بلکه ارتباط مستقیم با حالات و رفتارهای والدین در درون خانواده را دارد.

مثلا مادر با الفاظی همچون: «زودباش، مدرسه ات دیر شد!» «عجله کن بخواب تا زود از خواب بیدار شوی و از مدرسه جا نمانی!» را مدام تکرار می کند و چون ویژگی شخصیت هر فرد همیشه با اوست و ستون شخصیت را نمی توانیم، خیلی تغییر دهیم، این خصوصیت تا آخر با او همراه می شود. برای رفع این مشکل باید در رفتار خودمان تغییر ایجاد کنیم.

عامل بعدی وضعیت روحی و روانی مادر است. تحقیقات نشان داده است، بعضی از افراد با آنکه از ضریب هوشی بالایی برخوردارند و در رفتار اجتماعی خوب جلوه می کنند، اما علاقه چندانی به درس خواندن ندارند، در چنین مواردی نیز باید به خانواده رجوع کرد. سه عامل دلیل بر این مدعاست:

## 1- افسردگی مادر

بچه‌هایی که مادرانی افسرده دارند، انگیزه و علاقه‌ای به درس ندارند و در بعضی موارد رفتارهایی چون دروغگویی، افت تحصیلی و حتی فرار از منزل از آنها سر می‌زند. مادران افسرده باعث ایجاد اختلال فکری در کودکان می‌شوند، وقتی در برابر سوالهای کودکان جوابهای منفی داده شود، او با این نظام فکری بزرگ شده و قضاوتش در مورد مسائل منفی می‌شود، مثلاً نمره بیست خود را دلیل بر آسان بودن امتحان می‌داند، نه سعی و تلاش خودش.

## 2- اختلافات خانوادگی

اختلاف در موضوعات تکراری و لاینحل. این نوع اختلافات فرزند را بیشتر آزار می‌دهد و باعث می‌شود که، علاقه چندانی به درس از خود نشان ندهد.

## 3- نبود وضعیت مستقل در خانواده

تحقیقات نشان داده، نوجوانانی که از داشتن یک سری امکانات شخصی و مستقل محروم هستند و در برابر تقاضای شان جواب قانع کننده ای داده نمیشود، ممکن است دچار افت تحصیلی گردند. کودکانی که در این سه موقعیت (مادر افسرده، اختلافات خانوادگی، فقدان وسایل شخصی) رشد کرده‌اند، به دو گونه رفتار می‌کنند:

الف: یا رفتاری درونگرا و منزوی دارند، مثلاً خیلی خجالتی هستند و در دوست‌یابی بسیار ضعیف عمل می‌کنند.

ب: یا در رفتارشان بسیار بی‌قرارند، اینجور بچه‌ها اغلب مضطرب هستند و تحرک‌پذیری بیش از حد دارند.

به گفته یکی از محققان « ما باید در امر یادگیری تجربه‌های لذت‌بخش را ایجاد کنیم و اگر عکس آن صورت گیرد، افت انگیزشی ایجاد می‌کند.» مثلاً اگر با بچه ریاضی کار می‌کنیم و هنگامی که با وجود تکرار متوجه راه حل مساله نشد، با واژه‌هایی چون «عجب بی‌شعوری!» و «احمقی!» او را مورد خطاب قرار دهیم، این برای کودک ما تجربه بدی می‌شود و باعث تخریب علاقه آنی کودک می‌گردد و از بین رفتن علاقه آنی منجر به نابودی علاقه آتی وی می‌گردد. ما با ایجاد تجربه‌های لذت‌بخش، علاقه آنی و آتی کودک خود را تضمین می‌کنیم.

مساله بعدی پرورش استعداد بچه‌هاست. ما ابتدا باید استعداد آنها را شناسایی کنیم و سپس کودکانمان را در آن استعدادها غرق کنیم. در مورد پرورش استعدادها باید استعداد آنها را به فعل دریاوریم و آنها را خلاق تربیت کنیم. باید به بچه فرصت بیان داد و این کار هم با انشاء نوشتن کودک یا خراب کردن و از نو درست کردن اسباب‌بازی‌ها میسر می‌شود. خلاقیت، قدرت مانور را در درس افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که اگر مثلا سوال ریاضی را بیچانند باز هم بتوانند به آن سوال جواب دهد و گیج نشود. بعد از این مرحله باید ضعف‌ها و چالش‌های کودکان را در هر زمینه‌ای بشناسیم و علاقه آنی و در پی آن علاقه آنی در آنها ایجاد کنیم. برای رفع ضعف‌ها و مشکلات فرزندانمان باید با آنها صحبت کنیم. پای درددل آنها بنشینیم و به آنها اجازه بدهیم که احساس درونی خود را اعم از اندوه، شغف ترس و ... بیان کنند. هنگام صحبت با کودکانمان به چشم‌های آنها نگاه کنیم و توی حرفشان نپریم. چون این کار باعث می‌شود که هوش هیجانی کودک کاهش یابد. برای بالا بردن هوش هیجانی باید از فرزندانمان بخواهیم که بیانشان را با ذکر دلیل تقویت کنند. مثلا وقتی می‌گوییم « برو پدرت به تو دیکته بگوید» می‌گوید « نه» پرسیم علت اینکه او نمی‌خواهد پدرش به او دیکته بگوید چیست؟ اگر جواب داد: «همینطوری»، قانع نشویم و از او بخواهیم که در این مورد توضیح بدهد. وقتی بچه هوش هیجانی بالا داشته باشد در ارتباطات و تحصیل هم موفق می‌شود و دیگر به فکر این نیست که کدام معلم او را دوست دارد، بلکه در این فکر است که چگونه رفتارم را تغییر بدهم تا آن معلم با من خوب باشد. تا این قسمت از بحث، به جنبه‌های منفی مساله توجه داشته‌ایم. از این به بعد به جنبه‌های مثبت آن رسیدگی می‌کنیم. یکی از مواردی که به طور کلی هم در زندگی و هم در تحصیل موثر است، نظم می‌باشد.

فرد نظم را از کودکی در خانواده آموزش می‌بیند و عملا تا سن 7 سالگی باید به کودک بیاموزیم، که چگونه در کارهایش نظم داشته باشد و برای این کار باید از خودمان شروع کنیم، اگر ما در کارهایمان نظم نداشته باشیم کودک هم نمی‌تواند نظم داشته باشد. مثلا ساعات استراحت، غذا خوردن، تلویزیون تماشا کردن، بیدار بودن که البته بسته به وضعیت خانواده‌ها دارد همه باید از نظم خاصی برخوردار باشند. برای اینکه کودکانمان افرادی منظم باشند باید مسئولیت کارهای خودشان را به خودشان واگذار کنیم. این امر باعث می‌شود که کودک مسئولیت‌پذیر بار آید و به کارهای او نظم خاصی می‌دهد. مثلا به او می‌گوید که این ساعت باید درس بخواند.



تحقیقات به عمل آمده در مورد اینکه چرا کودکان مسئولیت‌پذیر نیستند، خانواده‌ها را به سه گروه تقسیم کرده است:

1. خانواده‌هایی که قانون رفتاری در آنها وجود ندارد و به خانواده‌های باری به هر جهت معروفند.
2. خانواده‌هایی که قانون دارند، ولی اصرار بر اجرای آن ندارند. مثلاً بچه باید ساعت 8 بخوابد، ولی پدر می‌گوید عیبی ندارد فردا جمعه است، بگذار چند ساعتی دیگر بیدار باشد. عدم وحدت در مشی خانواده باعث می‌شود کودک به سمتی که به نفع او قانون صادر می‌کند کشیده شود.
3. خانواده‌هایی که خودشان قانون را عوض می‌کنند. مثلاً امروز به بچه می‌گویند «نرو، سر کوچه. بد است.» ولی فردا که مهمان دارند و کار بسیار، به بچه می‌گویند «برو سر کوچه با پسر همسایه بازی کن.» بچه‌های این سه گونه خانواده‌ها، مسئولیت‌پذیر نمی‌شوند و برای اینکه کودک مسئولیت‌پذیر شود، ابتدا باید خانواده مسئولیت‌پذیر باشد. و دوم اینکه به تدریج شروع به مسئولیت‌پذیر کردن کودک کنیم. راه بعدی توأم کردن مسئولیت با تشویق است، البته نباید تشویق ما صرفاً مادی باشد و به نوعی رشوه بدل شود، بلکه می‌توان با به کار بردن کلمات زیبا و استمرار در روشمان آنها را تشویق و به انجام دوباره عمل ترغیب نماییم و تأکید بر این است که نباید از جملات دستوری و آمرانه استفاده کرد. محبت، مورد دیگری است که در تحصیل و زندگی موثر است. هر انسانی به 3 نوع محبت نیاز دارد:

**(1) اینکه به او محبت شود.**

**(2) اینکه به دیگران محبت کند .**

**(3) اینکه شاهد محبت دیگران به هم باشد.**

مثلاً شاهد محبت کردن پدر و مادر به یکدیگر باشد البته نیاز به محبت در سنین مختلف با هم فرق می‌کند. نکته‌ای که خیلی از بچه‌ها اغلب از آن گله دارند، بی‌احترامی و رفتار تند والدین در مورد آنهاست. خصوصاً در سن نوجوانی که حساسیت آنها بیشتر می‌شود و خیلی از پرخاشگری‌های نوجوان به جز بعضی موارد که به اقتضای سنشان در آنها ایجاد می‌شود، به رفتار غلط والدین برمی‌گردد. والدین در حضور دیگران به خصوص دوستان نوجوان نباید آنها را تحقیر کنند. تحقیر شدن مهمترین عاملی است که، اعتماد به نفس را در بچه‌ها از بین می‌برد. نکته بعدی مقایسه کردن آنها با دیگران حتی خواهر و برادر آنهاست که، یکی از پیامدهای آن حسادت است. عامل بعدی ارزیابی غیرواقعی از بچه‌هاست. این ارزیابی به دو گونه است، یا آنقدر آنها را بالا می‌بریم، که وقتی در جمع قرار می‌گیرند، خود را از دیگران برتر می‌دانند، اما چون دیگران چنین حسی به آنها ندارند منزوی و گوشه‌گیر می‌شوند. یا اینکه مدام آنها

را توبیخ می کنیم. این مورد هم باعث می شود که، اعتماد به نفس در کودکانمان از بین برود و احساس حقارت کنند. احساس حقارت به عزت نفس لطمه وارد می کند. افراد این چنینی در مورد خود قضاوت منفی دارند.

تأثیر احساس حقارت بر روی اعتماد به نفس در 5 زمینه نمود پیدا می کند:

- 1- نسبت به انتقاد و ایراد دیگران حساس می شوند.
- 2- خود را هدف و آماج همه انتقادات و ایرادها می دانند.
- 3- در موارد رقابت آمیز، واکنش های نامطلوبی از خود نشان می دهند.
- 4- از مردم کناره گیری می کنند.
- 5- گاهی مردم را مورد تحقیر قرار می دهند.

لذا برای رفع احساس حقارت و بالا بردن اعتماد به نفس در فرزندانمان باید به موارد ذیل توجه کنیم .

- وقتی ما با بچه هایمان دعوا می کنیم، نگوییم «خجالت بکش، هیكلت را ببین.» نوجوان احساس می کند ، که واقعا عیبی در هیكلش وجود دارد و مدام خود را حقیر احساس می کند.
- بچه ها را در رفتارشان به دیگران شبیه نکنیم: مثلا «رفتارت هم مثل قیافهات به عمهات رفته.»
- بین فرزندانمان فرق نگذاریم : چرا که فرق نهادن بین فرزندان باعث می شود ، که نوجوان از لحاظ جایگاه در خانواده احساس حقارت کند و نوعی خودکم بینی در او ایجاد شود.
- در بعد تحصیل و کار ایشان را تحقیر نکنیم.
- نقص عضو و یا عیوبی را که در ظاهر دارند ، را به رخ آنان نکشیم : احساس حقارت از نقص عضو معمولاً از جانب اطرافیان در فرد ایجاد می شود. یعنی نوع برخورد خانواده و جامعه باعث حقارت در فرد می شود. در این مواقع باید به فرزندانمان بفهمانیم ، که نبود یک عضو را می تواند ، با عضوهای دیگر جبران کند.

در نهایت می توان گفت با توجه به مطالب یاد شده خانواده نقش بسزایی در تحصیل و شخصیت فرزندان دارد و شخصیت سازی و سبک زندگی باید از زمان کودکی و متناسب با وضعیت و ساختار روحی و روانی او آغاز شود و ادامه یابد.

در پایان با کلامی از امیرالمومنین حضرت علی (ع) بحث را به پایان می رسانیم ، که فرموده اند: « آداب و رسوم خود را به فرزندانمان تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند ..»

بسیاری از مردم فرزندان خود را بگونه ای تربیت می کنند، که همانند آنها فکر کنند، زندگی کنند، و با آداب و رسوم خانواده و قبیله و فامیل هر چند بی ارزش آنها عادت کنند، و آنها را رعایت نمایند. که اگر جوانی چنین نبود می گویند:

تو فرزند ما نیستی !!

در حالیکه ما باید فرزندان خود را با حقایق آشنا کنیم، تا در هر شرائطی، و در هر جامعه ای، حقیقت را درک کنند، درست بیاندیشند، و حقیقت گرا باشند، پس نباید در قالب های ذهنی از پیش تعیین شده قرار گیرند. و از طرفی هم این روایت به این موضوع اشاره دارد، که والدین باید با شرایط زمانی خود و آینده آشنا باشند، تا بتوانند فرزندان خود را با توجه به شرایط روز جامعه که اعم از هنجارها و ناهنجاریها است، تربیت دینی نمایند. برای روشن تر شدن مسئله مثالی را بیان می دارم، که از معضلات امروزه جامعه ماست و آن وجود رایانه در جامعه و خانواده است. ابزاری که عدم آشنایی والدین نسبت به آن می تواند، خطر آفرین باشد، که در بعضی خانواده ها هم شده است. چرا که این عدم آشنایی والدین را دچار افراط و تفریط در نحو برخورد با این تکنولوژی روز می نماید. در صورتی که اگر والدین با زبان این تکنولوژی آشنا باشند، نه تنها از اعتدال از خارج نمی شوند، بلکه به فرزندان خود هم کمک می نمایند، تا از این ابزار روز دنیا به طور صحیح استفاده کنند.

• منابع :

1- معتمدی، زهرا، (۱۳۷۳)، رفتار با کودک، چاپ سوم- تهران، انتشارات لک لک.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 20، ص 267، ح 102.